

حرکت به سوی ایجاد یک تئولوژی سیاسی بین‌المللی

الهام رسولی ثانی آبادی

از آنجاکه مفهومی چون مذهب در کنار ابعاد محلی و ملی دارای ابعاد فراملی و بین‌المللی نیز هست و از آنجاکه برای یک محقق و نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل شناخت این بعد فراملی بسیار مهم است، سؤال اصلی این مقاله آن است که آیا روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته می‌تواند سهمی در مطالعه جهانی مذهب داشته باشد؟ در پاسخ به این سؤال این مقاله بر آن است که آری رشته روابط بین‌الملل می‌تواند با ترسیم زیررشته‌ای با عنوان تئولوژی سیاسی بین‌المللی (IPT)^۱ که مهم‌ترین موضوع آن مطالعه هستی‌شناسی مقوله مذهب با تأکید بر قواعد است، در مطالعه جهانی مذهب نقش داشته باشد. در پاسخ به این سؤال، این مقاله بعد از بیان رابطه مذهب و روابط بین‌الملل، به بیان جایگاه این مقوله در مهم‌ترین نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل و توان این نظریه‌ها در ایجاد زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی می‌پردازد و سپس مهم‌ترین موضوعاتی را که می‌توانند در هسته مرکزی زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی مورد بحث و تحقیق قرار گیرند، مورد مطالعه قرار می‌دهد.

کلید واژگان: روابط بین‌الملل، مذهب، تئولوژی، هستی‌شناسی.



حرکت به سوی ایجاد یک تئولوژی سیاسی بین المللی

الهام رسولی ثانی آبادی *

دیباچه

در پاسخ به سوال اصلی این مقاله که آیا روابط بین الملل به عنوان یک رشته علمی می تواند در خود زمینه را برای مطالعه مذهب به عنوان یک متغیر جدید در سطح بین المللی ایجاد کند، پاسخ آن است که آری این رشته با استفاده از نظریه های مختلف روابط بین المللی و توان تحلیلی آن ها در مورد مذهب می تواند به سمت ایجاد یک زیر رشته جدید با عنوان تئولوژی سیاسی بین المللی برود، زیر رشته ای که شاید بتوان آن را از جهاتی شبیه به زیر رشته اقتصاد سیاسی بین المللی (IPE)^۱ دانست، چراکه در اقتصاد سیاسی بین الملل هدف پرکردن خلاهای ناشی از عوامل اقتصادی است و در تئولوژی سیاسی بین المللی نیز هدف جست و جوی علل نادیده گرفتن نقش مذهب، فرهنگ، ایده ها در نظریه پردازی های علمی - اجتماعی روابط بین الملل می باشد (Kubalkova 2000: 675).

* دکتر الهام رسولی ثانی آبادی، عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد است.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۰
فصلنامه مطالعات بین المللی (ISJ)، سال یازدهم، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۳، صص ۲۲۹-۱۹۳.
1. International Political Economy

بنابراین قبل از هرچیز برای روشن تر شدن مرزهای مفهومی زیر رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی و مهم‌ترین موضوعاتی که می‌توانند در این زیر رشته مطرح شوند، لازم است در مبحث نخست این مقاله به رابطه مذهب و روابط بین‌الملل و همچنین تعاریف مختلفی که از این پدیده در نزد نظریه پردازان و تحلیلگران روابط بین‌المللی است بپردازیم و سپس توان تحلیلی مهم‌ترین نظریه‌های جریان اصلی رشته روابط بین‌الملل از جمله رئالیسم کلاسیک، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم را در ایجاد این زیررشته مورد واکاوی و بررسی قرار دهیم.

مذهب و روابط بین‌الملل

به طور کل مساله مذهب در سال‌های اخیر به ویژه از پایان جنگ سرد، در روابط بین‌الملل و سطح جهانی از اهمیت زیادی برخوردار شده است که یکی از دلایل آن را می‌توان وجود و یا ازدیاد بازیگران مذهبی نسبت به قبل در دو سطح بازیگران دولتی و غیردولتی (وجود دولت‌های مذهبی مثل دولت جمهوری اسلامی ایران و همچنین بازیگران فراملی مثل گروه‌های اسلامی و یا فرقه پروتستان‌های انجیلی) در عرصه بین‌المللی دانست (Dark 2000:67).

بنابراین تا قبل از پایان جنگ سرد می‌توان گفت که فقط تعداد کمی از نظریه پردازان و سیاست‌گذاران روابط بین‌الملل خود را درگیر مسائل فرهنگی از قبیل مذهب و یا اخلاقیات و ارتباط این مسائل با موضوعات روابط بین‌الملل می‌کردند و بدین ترتیب مطالعه مذهب نیز به مانند دیگر مسائل اخلاقی برای مدت زمان طولانی در رشته روابط بین‌الملل به تعویق انداخته شد (Sandal and James 2011:3). به نظر ساندا و جیمز جدایی مذهب از روابط بین‌الملل که غالباً به پیمان و ستفاليا ۱۶۴۸ باز می‌گردد، در این دوران بیشتر متأثر از ترجیحات و بی‌علاقگی‌های شخصی محققان و نظریه پردازان روابط بین‌الملل بوده تا خود سرشت جریان اصلی این رشته. در نتیجه به نظر این دو متفکر توجه به متغیرهای فرهنگی و هویت محور به سنت‌های هرمنوتیک و جریان انتقادی روابط بین‌الملل در سال‌های بعد از جنگ سرد باز می‌گردد (Sandal and James 2011:6).

چراکه در این دوران است که ما شاهد شیفت کامل توجه به درون نگاه پژوهشگر و همچنین احساسات و تفسیر وی از وقایع بیرون در جریان مناظره چهارم و تاکید پسامدرن‌ها بر آن هستیم که همه این وقایع را می‌توان دارای جنبه‌ها و ریشه‌های مذهبی دانست. به عنوان مثال می‌توان به جنبش رمانتیسم در اواخر قرن ۱۸ اشاره کرد که واکنشی بود به عقل

گرایی مدرنیته و کاملاً بر بنیادهای احساسی استوار بود. چراکه این جنبش بر احساسات و تمایلات شخصی به جای تفکر و عقلانیت و منطق قرار داشت (Kubalkova 2000:681).

از سوی دیگر احیاء مجدد مذهب در سطح جهانی موجب شده تا به نظر بسیاری از تحلیلگران قرن بیستم به عنوان آخرین قرن مدرن در نظر گرفته شود. در اولین نگاه این احیاء می‌تواند بخشی از بحران بزرگتر مدرنیته در نظر گرفته شود که شناخت جهان را به آنچه می‌توان دید و تحت کنترل توسط علم و تکنولوژی و منطق درآورد، تقلیل داده است و بدین ترتیب ملاحظات مربوط به مذهب را فراموش کرده است. برای همین قرن بیستم آخرین قرن مدرن در نظر گرفته شده، چراکه دنیای پسامدرن یک دوره کاملاً پساسکیولار خواهد بود (Thomas 2000:817). در دومین نگاه احیاء مجدد جهانی مذهب نتیجه شکست دولت‌های سکیولار در فرایند مدرنیته و تولید دموکراسی و توسعه در جهان سوم در دوران پسااستعمار و استقلال کشورها به شمار می‌رود (Thomas 2000:78) و در نگاه سوم نیز احیاء مجدد مذهب در روابط بین‌الملل بخشی از نتیجه کشورهای جهان سوم در جست و جو برای توسعه و استقلال ملت‌هایشان محسوب می‌شود.

این احیاء مذهب در کشورهای در حال توسعه می‌تواند به عنوان بخشی از انقلاب علیه غرب نیز در نظر گرفته شود. در همین زمینه هدلی بول خاطر نشان می‌سازد که به طور کل می‌توان در این کشورها سه موج از انقلاب را مشاهده کرد: موج اول از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۶۰ که منازعات ضداستعماری برای استقلال و حاکمیت را در بر می‌گیرد، موج دوم از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۱۹۸۰ که مبارزات برای برابری نژادی و عدالت اقتصادی است و نهایتاً موج سوم که اعتراضات برای آزادی فرهنگی مذهبی بوده و همراه با دوباره ارزیابی کردن سنت‌های مذهبی فرهنگی در جهان سوم است (Bull 1990:89).

برخی دیگر از تحلیلگران معتقدند که بازتعریف عوامل اجتماعی و اهمیت یافتن بیش از پیش این عوامل در تکامل سیستم بین‌المللی منجر به افزایش نقش مذهب و احیای آن در عرصه روابط بین‌الملل شده است. در همین راستا سیپل و هوور بیان می‌کنند که در دوران پس از جنگ سرد، مذهب نه تنها توسط محققان علوم سیاسی دوباره کشف شد بلکه نقش مهم و حیاتی را نیز در فضای سیاسی به عهده گرفت، تا آن جاکه آزادی مذهب به عنوان یکی از عناصر امنیت ملی قرار گرفت و اختلافات مذهبی به عنوان یک نرم و هنجار در توسعه جوامع دموکراتیک در نظر گرفته شد (Seiple and Hoover 2007:90-91).

به هر حال آنچه در این احیا مجدد جهانی مذهب می‌توان با قطعیت بیان کرد آن است که در این فرایند فرهنگ مدرنیته غربی و نهادهای جامعه بین‌المللی محاط شده در آن در صحنه روابط بین‌الملل مورد چالش جدی قرار گرفته است و اگر این احیاء دوباره و پلورالیزم مربوط به آن جدی گرفته شود، بایستی درک اجتماعی مذهب و اهمیت آن برای توسعه جوامع و دولت‌ها به عنوان بخشی از هر نظم بین‌المللی پساوستفالیایی در نظر گرفته شود (Thomas 2000:815-816).

در تعریف خود پدیده مذهب نیز در میان نظریه پردازان و تحلیلگران روابط بین‌الملل و همچنین سیاست خارجی تعاریف بسیار مختلفی وجود دارد. در همین زمینه تعریف مذهب از دید کوبالکوا عبارت است از سیستمی از قواعد آموزشی-تعلیمی (Instruction Rules)، قواعد تعهدآور (Commitment Rules) و کنش‌های گفتاری قاطعانه (Assertive Acts) و رویه‌های مرتبط که در صدد تبیین معنای وجود از هویت، تصورات از خود و موقعیت یک فرد در جهان است و بنابراین رفتار کسانی را که اعتبار این قواعد را پذیرفته‌اند و آن‌ها را به طور کامل درونی کرده‌اند، شکل داده، جهت می‌بخشد و همچنین مشروع و امکان‌پذیر می‌گرداند (Kubalkova 2000:695). بدین ترتیب به نظر کوبالکوا وقتی این قواعد برای فردی درونی می‌شود، هسته آگاهی شناخت و فرهنگ وی را شکل می‌دهد (Kubalkova 2000:698).

کوبالکوا همچنین میان مذهب (Religion) و نهادهای مذهبی (Religions) تفاوت جدی قائل است. در همین راستا وی نهادهای مذهبی را به عنوان نهادهایی که به طور اجتماعی ساخته شده‌اند و جنبه اجتماعی دارند در نظر می‌گیرد و به ارتباط این نهادها (کلیسا و یا مساجد) با دولت و جامعه می‌پردازد (Kubalkova 2000:694).

ساندال و جیمز نیز در مقاله خود در مورد مذهب بیان می‌کنند که بایستی پدیده مذهب را یا به عنوان متغیر مستقل (علت) و یا متغیر مداخله‌گر و میانجی به عنوان عامل ارتباط میان علت و نتایج قابل مشاهده و یا به عنوان متغیر وابسته به عنوان محصولی از علل‌های غیر مذهبی در نظر بگیریم (Sandal and James 2011:6). در تعریف دیگر مذهب به عنوان قدیمی‌ترین اشکال آگاهی بشری در نظر گرفته شده است که از زمان‌های قدیم تا کنون نقش مهمی را در درک و شکل‌دهی رفتار بشری داشته است و به ما اجازه داده است تا جهانی را که با آن مواجهیم را بهتر درک کنیم (Rengger 2003:327).

فاکس و ساندلر در تعریف مذهب آن را نیرویی که بر نگرش‌های جهانی مردم و افراد

تاثیر گذار است، یک جنبه از هویت، منبع مشروعیت و نهایتاً سیستمی از ارزش‌ها که همراه با نهادهای اقتصادی و سیاسی رسمی است و در فضای سیاسی جایگاه خود را پیدا کرده است، در نظر می‌گیرند (Sandler 2004:24).

هانسون از مذهب به عنوان یک پارادایم جدید در روابط بین‌الملل بحث می‌کند که این پارادایم جدید به طور همزمان دارای چهار بعد بوده و هر یک از این ابعاد به تاثیرات مذهب بر سیستم‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و نهایتاً سیستم‌های ارتباطی می‌پردازد (Hanson 2006:17).

کراتوچویل در تعریف مذهب از نقش دوگانه آن در افزایش و یا کاهش منازعات سیاسی و بین‌المللی، ایجاد مرزهای میان خیر و شر و همچنین ایجاد مرز میان خود و دیگری در قالب دوست، دشمن و یا رقیب در صحنه بین‌المللی بحث می‌کند و بیان می‌کند که وابستگی متقابل و درهم‌تنیده مذهب و روابط بین‌الملل بایستی به یک نقطه تمرکز برای تجزیه و تحلیل‌گران روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در آید. در همین راستا وی از عوامل مهم شدن دین در روابط بین‌الملل را روی کار آمدن دولت‌های مذهبی (انقلاب اسلامی ۱۹۷۹)، وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و منازعات مذهبی در صحنه جهانی می‌داند و بیان می‌کند که بر این اساس بایستی پایان جنگ سرد، پدیدار شدن الگوهای جدید منازعه و حتی حوادث ۱۱ سپتامبر با تاکید بر همین بعد شناختی مذهب صورت گیرد (Kratowill 2005:113-114). طبق این تعریف کراتوچویل دین را از حوزه خصوصی افراد و منافع شخصی آن‌ها خارج کرده و با در نظر گرفتن دین به عنوان یک ساختار و نقش کارگزار در تفسیر از ساختار معنایی آن، به نقش هویت بخشی، تکوینی و قوام دهنده دین (Constitutive Relation) به جای نگاه علی به آن (Casual Relation) می‌پردازد (Kratowill 2005:115).

در مقابل ساختاری دیدن مذهب، کوبالکوا به نقش کارگزاری نیروهای مذهبی معتقد است و بیان می‌کند که نیروهای مذهبی گاهی ممکن است دارای یک نقش اجتماعی و عمومی شوند و در همین راستا تبدیل به کارگزارانی در ساخت اجتماعی در دو بعد داخلی (محیط درونی) و بعد بیرونی (بعد بین‌المللی) شوند (Kubalkova 2000:703).

توماس مذهب را به عنوان پدیده‌ای می‌داند که در جهت شالوده شکنی رهیافت‌های موجود و برسازی امکانات و رهیافت‌های جدید در روابط بین‌الملل حرکت می‌کند. به نظر وی آن چه در تفسیر نقش مذهب در روابط بین‌الملل مهم است فقط حقایق مربوط به این

پدیده نیست بلکه مفاهیم، تئوری‌ها و مفروضه‌های موجود درباره آن است (Thomas 2000:67). به نظر وی در آوردن مذهب به مرکز و ثقل گفتمان روابط بین‌الملل بایستی با توجه به نقش ایده‌ها، ارزش‌ها و عوامل معنایی همراه باشد که البته این کار توسط مکتب سازه‌انگاری و البته پیش‌تر از آن توسط پیروان مکتب انگلیسی انجام شده است^۱. البته وی به طور کل معتقد است که رشته روابط بین‌الملل مذهب را از مکتب لیبرالیسم به ارث برده که طبق مفروضه‌های این مکتب بایستی مذهب را مجموعه‌ای از باورهای خصوصی افراد دانست (Thomas 2000:94-95) که البته این تعریف امروزه قابل قبول نیست (رجوع شود به Kratochwill 2005)

بعد از روشن شدن تعاریف نسبتاً متفاوت از پدیده مذهب در نزد تحلیلگران روابط بین‌الملل و جایگاه این پدیده در تحلیل مسائل جهانی که خود بازتولید احیاء و توجه دوباره به مذهب در صحنه روابط بین‌الملل است، در مبحث بعدی این مقاله به این مسأله می‌پردازیم که در ایجاد و ترسیم زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی که موضوع اصلی این مقاله است، مهم‌ترین نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل از جمله رئالیسم، نئورئالیسم و نئولیبرالیسم چه سهمی می‌توانند داشته باشند و چه موضوعاتی را می‌توانند وارد این رشته نمایند؟

نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل و تئولوژی سیاسی بین‌المللی

همان‌گونه که در مبحث قبل بیان شد اگرچه پیدایی مذهب به عنوان یک سوژه مورد مطالعه در رشته روابط بین‌الملل را بایستی پیرو مناظره چهارم در این رشته که یک مناظره فلسفی است و توجه به ایده‌ها و انگاره‌ها را به دنبال دارد، جست و جو کرد، ولی در این مبحث بیان خواهد شد که نظریه‌های جریان اصلی نیز می‌توانند در ایجاد زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی سهم داشته باشند.^۲

۱. به نظر وی مکتب انگلیسی که پیدایی جامعه بین‌المللی را از طریق یک فرایند جامعه‌شناسی تاریخی توضیح می‌دهد، بهتر از هر رهیافت دیگری می‌تواند در مورد پدیده‌هایی چون مذهب، فرهنگ و یا مدنیت توضیحاتی در روابط بین‌الملل داشته باشد، اما متأسفانه حتی در این مکتب نیز با وجود علاقه شدید بنیان‌گذارش به جامعه بین‌الملل و مسائلی چون دکترین‌های مذهبی، فرهنگی و تمدنی و همچنین مسائلی در ارتباط با جنگ و مذهب و یا شکل‌گیری سنت‌های مذهبی در روابط بین‌الملل، تمامی متفکران بعدی این مکتب به این مسائلی و برنامه پژوهشی مربوط به آن بی‌اعتنا بوده و این مسائلی را به فراموشی سپردند (Thomas 2000:926).
 ۲. در این مقاله با فرض اینکه خواننده با آراء این مکاتب آشنایی دارد، تنها به ذکر مفروضه‌هایی پرداخته می‌شود که با محور اصلی این مقاله یعنی مذهب مرتبط باشد.

رنالیزم کلاسیک و مذهب

اگرچه مکتب رنالیزم یک مکتب یکپارچه و منسجم نبوده و دارای چهره های گوناگون است، اما به طور کل می توان ادبیات این مکتب را به دو بخش اصلی رنالیزم کلاسیک و نئورنالیزم تقسیم کرد. البته لازم به ذکر است که هر دوی این شاخه ها بر مسائل مشترکی تاکید دارند که برخی از آن ها عبارت است از: دولت محوری، جست و جوی دولت ها در پی قدرت و یا قدرت طلبی دولت ها، عقلانی بودن دولت ها و انتخاب عقلانی آن ها، بیشینه کردن مفیدیت توسط دولت ها از طریق پیگیری منافع ملی (Griffiths 1999:42-44).

رنالیزم کلاسیک که محور اصلی این مبحث است در قرن بیستم بیشتر با کارهای افرادی چون جان هرتز، مورگنتا، نیبور و... به عنوان عکس العملی در قبال آرمان گرایی که منجر به جنگ جهانی دوم شد، پدیدار شد. در میان آراء مختلف این دسته از نظریه پردازان، تاکید همه آن ها بر طبیعت بشر^۱ به عنوان یک متغیر مستقل و یا شرط زمینه می تواند قابلیت را برای راهیابی مذهب در این مکتب و سنت فکری در سطح زیر دولتی^۲ و فردی ایجاد کند. به عنوان مثال در تاکید بر طبیعت بشری به عنوان یک متغیر مستقل، مورگنتا بیان می کند که سیاست توسط قوانین عینی که ریشه در طبیعت بشری دارند، هدایت می شود (برای توضیح بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: Morgentua 1956).

بنابراین تحلیل پدیده مذهب در این سنت فکری تنها در سطح زیر دولتی و فردی امکان پذیر می باشد چراکه در این مکتب دولت ها به عنوان بازیگرانی عقلانی تنها بر اساس منافع عینی خود سیاست ها و اقداماتشان را پایه ریزی می کنند و نه بر اساس ایدئولوژی و چهارچوب های اخلاقی و بدین ترتیب این ایدئولوژی و چهارچوب های اخلاقی و به طور کل عقاید و ایده ها تنها می تواند برای افراد مطرح شود (Sandal and James 2011:10). بدین ترتیب در این سطح از تحلیل، مذهب به عنوان بخشی از تصور بشری در نظر گرفته می شود که می تواند به عنوان یک متغیر تبیینی و جنبه ای از هویت که بازتابش برای تصمیمات بشری و تلاش هایی که آن ها تجربه می کنند، به حساب آید (Sandal and James 2011:9).

از سوی دیگر در نظر گرفتن مذهب به عنوان پدیده ای در سطح زیر دولتی تحلیلگران سیاست خارجی و روابط بین الملل را نیز در تبیین رفتار دولت ها در صحنه نظام بین الملل با

تحلیلی متفاوت روبرو می‌کند. به عنوان مثال از نگاه این سطح تحلیل و در درون چهارچوب رئالیسم کلاسیک نمی‌توان مدعی شد رفتار دولت جمهوری اسلامی ایران صرفاً ناشی از هویت اسلامی بودنش می‌باشد، بلکه بایستی این تحلیل را ارائه کرد که در جهت گیری سیاسی ایرانیان عقاید مذهبی فرد محمود احمدی نژاد یا استفاده عملی از گفتمان مذهبی توسط نخبگان تصمیم گیرنده دولت تاثیر قاطع دارد. این درحالی است که در نزد جریان انتقادی و به خصوص مکتب سازه انگاری با تاکید بر مفهوم هویت و نقش تکوینی آن در جهت گیری سیاست خارجی و رفتار دولت ها در صحنه نظام بین الملل، در تحلیل رفتار سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی ایران بایستی بر نقش هویت اسلامی این دولت تاکید کرد.

از سوی دیگر در نظر گرفتن مذهب به عنوان پدیده ای در سطح زیر دولتی در ادراکات از تهدید نیز توسط دولت ها در صحنه نظام بین الملل تاثیرگذار است. در این زمینه می‌توان به رقابت مذهب شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه که می‌توان نمود آن را در روابط ایران و عربستان مشاهده کرد، اشاره کرد که ادراکات از تهدید توسط تصمیم گیرندگان دو دولت کاملاً برخاسته و منشا گرفته از منابع مذهبی است (Sandal and James 2011:13).

بنابراین در ایجاد زیر رشته تئولوژی سیاسی بین المللی مکتب رئالیسم به عنوان یکی از مکاتب جریان اصلی روابط بین الملل می‌تواند با تاکید بر سرشت بشر و در نظر گرفتن مذهب به عنوان پدیده ای زیر دولتی و فردی و تاثیر آن بر رفتار خارجی دولت ها در صحنه نظام بین الملل نقش زیادی داشته باشد و دریچه جدیدی را برای تحلیل های سیاست خارجی از منظر مذهبی ارائه دهد.

نئورئالیسم و مذهب

تمرکز بر سطح تحلیل نظام بین الملل، در نظر گرفتن دولت به عنوان یک جعبه سیاه و عدم توجه به مسائل داخلی دولت ها، به بیان بسیاری از تحلیلگران و منتقدان مانع از آن می‌شود که مکتب نئورئالیسم و یا نواقع گرایی که تلاشی برای علمی کردن واقع گرایی محسوب می‌شود، قابلیت توجه به مقوله مذهب به خصوص در سطح زیردولتی را داشته باشد. در همین

۱. به عنوان مثال والتز نماینده اصلی این مکتب، بدون توجه به تفاوت های سیاسی و ایدئولوژیک دولت ها به لحاظ داخلی معتقد است که همه دولت ها در عرصه نظام بین المللی و البته متأثر از ویژگی های این سطح رفتار مشابهی را در زمینه سیاست خارجی از خود بروز می‌دهند و تنها چیزی که عامل تمایز میان دولت هاست توانمندی های مادی آن ها است.

زمینه به نظر موراوچیک و لگرو تعهد مکتب نئورئالیزم به مفروضه رفتار عقلانی دولت‌ها (شیء انگار انگاشتن دولت‌ها) در صحنه نظام بین‌الملل و تلاش همه آن‌ها در بیشینه کردن منافع خود از یک سو و عدم توجه به این مساله که چگونه دولت‌ها می‌توانند دارای ترس شوند و این که چگونه انتخاب‌هایشان می‌تواند بدون توجه به رقیبانشان توضیح داده شود، مانع از آن می‌شود که نظریه پردازان این مکتب بتوانند متغیرهایی از جمله مذهب را در نظریه خود جا دهند (Legro and Moravcsik 1999:53).

اما همان‌گونه که قبلاً هم بیان شد در این مقاله فرض بر آن است که حتی نظریه‌های جریان اصلی از جمله نظریه نواقع‌گرایی نیز می‌تواند این قابلیت را داشته باشد که تحلیل‌های متفاوتی برای سیاست خارجی و رفتار دولت‌ها با توجه و تاکید بر مقوله مذهب ارائه کند و سهمی در ایجاد زیر رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی داشته باشد. به عبارت دیگر عدم انعطاف مفروضه‌های نئورئالیزم نسبت به جادادن مقوله‌ای چون مذهب مانع از آن نمی‌شود که برخی از نظریه پردازان این مکتب از برخی از مفاهیم این نظریه (به عنوان مثال مفهوم معمای امنیتی)^۱ برای جا دادن و تحلیل مسائل اخلاقی از دیدگاه این نظریه استفاده نکنند.

به عنوان مثال از نظر پوزن معمای امنیتی موجود در روابط میان دولت‌های واقع در صحنه نظام بین‌الملل را می‌توان به نوعی نیز در درون دولت‌های چند مذهبی و در سطح داخلی نیز مشاهده کرد. معمایی که باعث می‌شود تا گروه‌های مذهبی مختلف در درون یک دولت چند مذهبی به رقابت با هم در جهت حفظ امنیت خود بپردازند (Posen 1993:34-36) در همین زمینه کافمن نیز از مفهوم معمای امنیتی تحلیل دیگری در جهت بهره‌گیری از مفهوم مذهب ارائه می‌دهد و آن زمانی است که یک دولت در صحنه نظام بین‌الملل از کنترل کافی و موثری بر مردم خود برخوردار نیست و گروه‌های مذهبی موجود در درون آن دولت این حاکمیت را به درون خود منتقل کرده‌اند و درگیر نوعی معمای امنیتی شده‌اند (Kaufman

1. Security Dilemma

معمای امنیت که در قلب نظریه نواقع‌گرایانه روابط بین‌الملل است بیان می‌کند که در یک نظام آنارشیک به دلیل نبود قوای سه‌گانه و کمبود امنیت، اعمالی را که یک دولت برای مقاصد امنیتی خود و بالا بردن توان بازدارندگی‌اش انجام می‌دهد، احساس عدم امنیت را در دیگر دولت‌ها به دنبال دارد، چرا که در این نظام آنارشی به دلیل عدم وجود اطلاعات دقیق و عدم اطمینان میان دولت‌ها، آنها اعمال یکدیگر را به عنوان تهدیدی علیه خود درک می‌کنند، که این خود منجر به افزایش مسابقات تسلیحاتی، اقدامات امنیتی و نهایتاً منازعه و حتی جنگ میان دولت‌ها می‌شود (Collard 2006:p401).

(1996:109).

در سطح کلان و بینادولتی نیز می‌توان از مفهوم معمای امنیتی برای وارد کردن مقوله مذهب در تحلیل برخی از منازعات میان دولت‌ها در مکتب نئورئالیسم استفاده کرد. به عنوان مثال میان دولت‌هایی با جهت‌گیری مذهبی متفاوت، معمای امنیتی چهره متفاوت و حتی شدیدتری پیدا می‌کند و درک از تهدید این دولت‌ها از اقدامات امنیتی یکدیگر را متفاوت می‌گرداند.

بنابراین به طور کل اگرچه نئورئالیست‌ها نمی‌توانند به دلیل تمرکز و توجه بر عوامل مادی و توزیع توانمندی‌های مادی میان دولت‌ها در صحنه نظام بین‌الملل، مفاهیمی چون اخلاقیات و مذهب را در درون هسته مرکزی خود داشته باشند، اما می‌توان از برخی از مفاهیم کلیدی در مفروضه‌های این مکتب از جمله معمای امنیتی برای منازعاتی که جنبه هویتی و اخلاقی - مذهبی دارد، استفاده کرد (Ellingsen 2007:128).

نئولیبرالیسم و مذهب

در درون جریان اصلی نظریه پردازی در روابط بین‌الملل، مکتب نئولیبرالیسم بزرگ‌ترین چالش نظری در مقابل نئورئالیسم می‌باشد. این درحالی است که نئولیبرال‌ها آنارشی موجود در نظام بین‌الملل که مفروضه اصلی نئورئالیست‌ها است می‌پذیرند اما با نتایج حاصل از این آنارشی مخالف هستند. چراکه به نظر آن‌ها آنارشی موجود لزوماً به جنگ و عدم همکاری میان دولت‌ها نمی‌انجامد. در همین زمینه نظریه پردازان لیبرال اهمیت زیادی به نقش سازمان‌های فراملی و بازیگران غیردولتی و تاثیراتشان در فضای سیاسی قائل می‌باشند. به عنوان مثال نای معتقد است که اگر چه دولت‌ها هم‌چنان در صحنه نظام بین‌الملل مهم‌اند، اما تک‌محور بودن آن‌ها توسط بازیگران فراملی کاملاً به چالش کشیده شده است (Nye 1988:246).

بدین ترتیب نئولیبرال‌ها با مطرح کردن نقش و بازیگری بازیگران فراملی در کنار دولت‌ها، به راحتی می‌توانند فضا را برای مطرح کردن سازمان‌ها و گروه‌های مذهبی در صحنه نظام بین‌الملل باز کنند. به عبارت دیگر نئولیبرال‌ها با تاکید بر مفاهیمی چون رژیم‌های بین‌المللی و تمرکز بر تکرر موضوعات مطرح شده در سیاست‌های بین‌المللی و همچنین تعاریف متفاوت از قدرت و شکل‌گیری هویت‌های فراملی، می‌تواند زمینه را برای امکان شکل‌گیری هویت‌های مذهبی فراملی فراهم آورده و بدین ترتیب مذهب را هم به عنوان متغیر مستقل و

هم به عنوان متغیر وابسته مطرح نماید (Sandal and James 2011:19).

بدین ترتیب سهم مکتب نئولیبرالیسم در ایجاد زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی، توجه و تاکید بر مطالعه سازمان‌های مذهبی فراملی در عرصه بین‌المللی است که هریک اهداف خاص خود را دنبال کرده و می‌توانند بر سیاست‌های فراملی، ملی و فراملی بسیار اثرگذار باشند. از جمله این سازمان‌ها می‌توان به کلیسای کاتولیک، سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان‌های غیردولتی مذهبی و یا لابی‌های گروه‌های مذهبی در کشورهای بزرگ اشاره کرد.

در این زمینه علاوه بر سازمان‌های مذهبی فراملی حتی افرادی که در سراسر دنیا به لحاظ جغرافیایی از هم دورند ولی دارای عقاید مذهبی مشترکی بوده و دست به تشکیل رژیم‌های خاص خود می‌زنند نیز می‌توانند از طریق مکتب نئولیبرالیسم مورد مطالعه رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی قرار گیرند (Sandal and James 2011:17).

از سوی دیگر تاثیرات مذهب در دو بعد سیاست‌های داخلی و فراملی می‌تواند با به کارگیری دیگر مفاهیمی که ریشه در سنت نئولیبرالیسم دارند، در تئولوژی سیاسی بین‌المللی مورد تحقیق و استفاده قرار گیرد. به عنوان مثال مفهوم قدرت نرم^۱ که به عنوان توانایی شکل دادن به ترجیحات دیگر بازیگران بدون استفاده از قدرت و ابزارهای نظامی تعریف می‌شود (بنگرید به Nye 2004) خود دارای سه منبع فرهنگی، سیاسی (ارزش‌های سیاسی و سیاست‌های مبتنی بر مشروعیت) و اقتدار اخلاقی است (Nye 2004: 11). وقتی این مفهوم به طور سیستماتیک به عنوان یک وسیله در نظر گرفته شود می‌تواند در توضیح این‌که چرا مثلاً برخی از گروه‌های تروریستی با گرایش‌های مذهبی متفاوت می‌توانند دارای تاثیرات بسیاری بر هواداران خود در سراسر دنیا باشند، مفید باشد (Sandal and James 2011:18).

بعد از بیان توان تحلیلی مهم‌ترین نظریه‌های جریان اصلی در ایجاد چشم‌اندازهای جدید در تحلیل مسائل سیاسی با توجه و تاکید بر پدیده مذهب، در مبحث پایانی این مقاله به بیان مهم‌ترین موضوعاتی که می‌توانند در هسته مرکزی زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی مورد بحث و تحقیق قرار گیرند، می‌پردازیم. مهم‌ترین این موضوعات عبارت‌اند از: هستی‌شناسی مذهب در تئولوژی سیاسی بین‌المللی، جایگاه مذهب در روابط اجتماعی و نهایتاً رابطه مذهب با مسائلی چون تمدن، فرهنگ و منازعات بین‌المللی.

تئولوژی سیاسی بین‌المللی: مسائل و موضوعات

هستی‌شناسی مذهب

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که بایستی در هسته مرکزی رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی به آن توجه شود، توجه به بعد هستی‌شناسانه مذهب می‌باشد. چراکه اصولاً بحث در مورد مذهب در روابط بین‌الملل بدون توجه به تفاوت هستی‌شناسانه میان تفکر مذهبی و سکولار ناممکن است (Frohock 1995:47) و این تفاوت در هستی‌شناسی است که منجر به تفاوت شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نیز میان تفکر مذهبی و سکولار می‌شود. بنابراین توجه جدی به نقش مذهب در روابط بین‌الملل به صورت عام و در زیر رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی به طور خاص، بایستی با کشف بنیادهای هستی‌شناسانه گفتمان مذهبی همراه باشد (Frohock 1995:49).

سکولاریزم که برخلاف تفکر مذهبی دارای یک هستی‌شناسی مادی است و به معنای این جهانی بودن و دنیوی بودن است، یکی از منابع مهم اقتدار سیاسی در نظریه و و رویه روابط بین‌الملل است و هیچ‌گونه بعد الهی و ماوراءطبیعی ندارد در واقع سکولارها پدیده‌ای را به عنوان مذهب تعریف می‌کنند و آن را از حوزه دولت، اقتصاد و علم جدا می‌کنند. بنابراین سکولاریزم یکی از ارزش‌های تمدن غربی محسوب می‌شود و با مفاهیمی چون لیبرالیسم و دموکراسی قرابت داشته و یک زمینه مشترک را شکل می‌دهد که نظم دموکراتیک غربی بر آن متکی است (Shukman Hurd 2004: 238-239).

در مقابل هستی‌شناسی مادی تفکر سکولار، تفکر مذهبی دارای یک هستی‌شناسی معناگرا و تاکید بر واقعیت فرازمانی فرامکانی (وجود خداوند) است که وجود دارد ولی نمی‌تواند با زبان تحقیق بیان شود. در همین رابطه کوبالکوا بیان می‌کند که اکثر مسلمانان، یهودیان و مسیحیان به عنوان بزرگ‌ترین فرقه‌های مذهبی بر این نکته توافق دارند که توضیح این واقعیت فرازمانی و فرامکانی به وسیله زبان مفهومی متداول غیرقابل امکان می‌باشد (Kubalkova 2000:684).

البته به بیان کوبالکوا در کنار این واقعیت فرازمانی فرامکانی می‌توان از قواعد و کنش‌های گفتاری، ایده‌ها و نشانه‌ها نیز به عنوان عناصر اصلی هستی‌شناسانه مذهب و دین یاد کرد. بنابراین برای شناخت مذهب در زیر رشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی بایستی دارای یک هستی‌شناسی غیراثبات‌گرا بود. چرا که برای اثبات‌گرایان مذهب در تقابل قطعی با عقل و

منطق و استدلال قرار می‌گیرد و برای همین است که اصلاً جدی گرفته نمی‌شود. در همین راستا مذهب یک امر خصوصی تلقی می‌شود که به حوزة خصوصی افراد رانده می‌شود (Kubalkova 2000:677).

در راستای همین هستی‌شناسی معناگراست که تمامی تفکرات مذهبی بر این باورند که جهانی که ما با حواس خود درک و مشاهده می‌کنیم، تنها یک مرتبه از مراتب هستی بوده و بدین ترتیب انسان گراهای سکیولار تنها بخش کوچکی از تصویر کل هستی را می‌بینند. در این میان بشر تنها عامل ارتباطی است که میان جهان مادی و نظم جهانی برتر وجود دارد و تجربه بشری نیز تنها یک بعد از واقعیت چند بعدی است، واقعیت چند بعدی که از درک و تجربه بشری خارج است (Frohock 1995:50).

شاید بتوان از میان نظریه‌های روابط بین‌الملل نظریه سازه‌انگاری را که تاکید بر ایده‌ها و قواعد هنجاری دارد، برای مطالعه این بعد هستی‌شناسانه مذهب در زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی مناسب دانست. از نظر سازه‌انگاران قواعد از جمله قواعد و هنجارهای مذهبی می‌تواند در دو بعد ملی و بین‌المللی در تکوین هویت دولت‌ها و شکل‌دهی رفتار و سیاست خارجی آن‌ها موثر باشد.

جایگاه مذهب در روابط اجتماعی

یکی دیگر از مهم‌ترین موضوعاتی که بایستی در زیررشته تئولوژی سیاسی بین‌المللی مورد بحث و مطالعه قرار گیرد، پرداختن به مقوله مذهب در روابط اجتماعی است. در همین رابطه می‌توان جایگاه مذهب در روابط اجتماعی را به دو بخش کلی حوزه عمومی و حوزه خصوصی تقسیم نمود. مذهب در حوزه عمومی خود می‌تواند به دو شاخه مهم مذهب در روابط بین‌الملل یا محیط بیرونی و مذهب در سیاست‌های داخلی تقسیم شود. از همین رو جای پای مذهب در سیاست‌های داخلی و یا محیط درونی را می‌توان در سه سطح دولتی، سطح جامعه سیاسی و سطح جامعه مدنی مشاهده کرد. در سطح جامعه سیاسی می‌توان به جست‌وجوی سازمان‌های مذهبی در سازمان‌دهی خودشان به عنوان احزاب و یا جنبش‌های سیاسی اشاره کرد و در سطح جامعه مدنی نیز می‌توان تلاش بازیگران مذهبی در تغییر وضع موجود را بیان کرد (Kubalkova 2000:678).

در مقابل مذهب در روابط بین‌الملل را می‌توان در سه سطح روابط فراملی (روابط میان

سازمان های مذهبی فراملی با یکدیگر و یا روابط میان سازمان های غیرمذهبی با گروه های مذهبی)، روابط میان دولت های مذهبی و سکیولار با گروه های مذهبی غیردولتی و نهایتاً روابط بین دولتی میان دولت های مذهبی با یکدیگر مثل روابط جمهوری اسلامی ایران با لبنان و یا روابط میان دولت های مذهبی با دولت های غیر مذهبی مثل روابط دولت جمهوری اسلامی ایران با دولت های غربی مورد شناسایی قرار داد (Kubalkova 2000:679).

جایگاه مذهب در روابط اجتماعی

مذهب در حوزه عمومی

مذهب در محیط داخلی

۱. در سطح دولتی (روابط دولت های مذهبی یا غیرمذهبی با نهادهای مذهبی)
۲. در سطح جامعه سیاسی
۳. در سطح جامعه مدنی

مذهب در روابط بین الملل

۱. روابط فراملی (روابط میان سازمان های فراملی مذهبی با یکدیگر و یا روابط میان سازمان های فراملی غیرمذهبی با گروه های مذهبی)
۲. روابط میان دولت های مذهبی و سکیولار با گروه های مذهبی غیردولتی
۳. روابط بین دولتی (روابط میان دولت های مذهبی با یکدیگر و روابط میان دولت های مذهبی با دولت های غیر مذهبی)

مذهب در حوزه خصوصی

در این حوزه مذهب یک امر خصوصی تلقی شده و بنابراین به حوزه خصوصی و باورهای شخصی افراد رانده می شود.

رابطه مذهب با فرهنگ و تمدن

در نظر گرفتن مذهب به عنوان یک فاکتور فرهنگی و یا به عنوان بخشی از فرهنگ، یکی دیگر از مبحث مهمی است که بایستی در تئولوژی سیاسی بین المللی مورد بحث و مطالعه قرار گیرد. در همین راستا گیرتز مذهب را به عنوان یکی سیستم فرهنگی در نظر می گیرد که در آن

سمبل ها و نشانه ها از عناصر اولیه برای درک معانی به حساب می آیند، به نظر وی معنای مذهب در نگاه فرد به جهان و همچنین ویژگی ها و خصائل فردی اش در قالب رفتار مذهبی متجلی می شود (Geertz 1973:98).

پارکر مذهب را به هیچ وجه پدیده مستقلی ندانسته و آن را یکی از راه های مهم متبلور کردن الگوهای فرهنگی می داند. در این حالت مذهب یکی از مهم ترین فاکتورهای فرهنگی در تاریخ بشری فرض می شود و فقط در دنیای مدرن غرب است که شاید بتوان از یک فرهنگ سکیولار که کاملاً جدا و مستقل از نشانه های مذهبی است، صحبت کرد (Parker 2008:319). در همین راستا پارکر بیان می کند که به لحاظ تاریخی می توان مسیحیت را همراه با فرهنگ غربی، اسلام را همراه با فرهنگ عربی، برهما و هندوئیسم را همراه با فرهنگ هندی-آریایی و کنفوسیوس را با فرهنگ چینی همراه دانست. در کنار این واقعیت تاریخی این یک حقیقت است که هر کدام از این مذاهب با فرهنگ های محلی و منطقه ای متفاوتی که در آن رشد و توسعه یافته اند، تطابق پیدا کرده اند. در همین زمینه می توان به مورد بودائیزم اشاره کرد که نشان می دهد چگونه یک سنت مذهبی می تواند به راحتی پراکنده شود و انتشار یابد. چراکه بودائیزم در هندوستان متولد شده اما اکنون در میان مناطق فرهنگی متفاوتی همچون تبت، چین، تایلند و ژاپن گسترش پیدا کرده و با سنت های محلی ترکیب شده و بدین ترتیب مجموعه ویژگی های متنوع و جدیدی از بودائیزم را تولید کرده است، ویژگی هایی که سنت های محلی و قدیمی این مناطق را در بر گرفته است (Parker 2008:320-321).

از پیوندهای دیگر میان مذهب و فرهنگ که می توان به آن در رشته تئولوژی سیاسی بین المللی پرداخت، رابطه مذهب و منازعات بینافرهنگی است. به عبارت دیگر در دنیای جهانی شده که در آن فاکتورهای فرهنگی بسیار مهم هستند، عناصر مذهبی می توانند به عنوان یکی از عوامل مهم در منازعات مربوط به قدرت و منازعات بینافرهنگی در نظر گرفته شوند. به عنوان مثال متکثر بودن قاره آمریکای لاتین به لحاظ مذهبی را می توان از منظر تئولوژی سیاسی بین المللی به عنوان شکل جدیدی از بینافرهنگی بودن و منازعات مربوط به آن در نظر گرفت (Parker 2008:317).

در همین زمینه پارکر بیان می کند که در مطالعات روابط بین الملل منازعات میان مذهبی در چهارچوب منازعات قدرت و عدم توازن های جغرافیایی در سطح بین المللی و منطقه ای تحلیل می شود، این درحالی است که به نظر وی کلیه منازعات مذهبی بدون استثنا منازعات

بین فرهنگی هستند. چراکه تجزیه و تحلیل رابطه میان مذهب و فرهنگ روشن می‌سازد که مذاهب مختلف تنها از طریق فرهنگ های محلی می‌توانند خود را ابراز کنند و بنابراین تمامی تعاریف مذهبی دارای ابعاد فرهنگی هستند (Parker 2008:316).

در نگاه دیگر، پارکر مذاهب را حامل ارزش های فرهنگی و ساختارهای زبانی و ارتباطی می‌داند. به نظر وی هنگامی که مذاهب خودشان را با نظم های ایجاد شده توسط قدرت های بزرگ تطبیق می‌دهند و هنگامی که همین مذاهب با دینامیک ها و منازعات زمانه خودشان تعامل می‌کنند، دچار دگرذیسی و تغییر می‌شوند و در این میان است که می‌توان مذاهب را حامل ارزش های فرهنگی در نظر گرفت (Parker 2008:318).

علاوه بر رابطه میان مذهب و فرهنگ، رابطه این پدیده با تمدن نیز می‌تواند به عنوان یکی از محورهای پژوهشی رشته تئولوژی سیاسی بین المللی درآید. در همین رابطه نظریه «برخورد تمدن های هانگتیتون» که اکثر منازعات جهان را میان تمدن های مختلف جهان در نظر می‌گیرد و به عنوان یکی از منابع مهم در مناظرات روابط بین الملل در آمده است، یکی از نظریه های تمدنی بسیار مهمی است که می‌توان از آن برای بهره گیری از مفهوم و معنای مذهب نیز استفاده کرد. چراکه میان تمدن مورد نظر هانگتیتون و پدیده مذهب اشتراکات مفهومی قابل ملاحظه ای وجود دارد و فقط یکی از تمدن های نام برده شده توسط وی دارای عنصر مذهبی واضحی نمی‌باشد (Fox 2001:295). در همین زمینه خود هانگتیتون نیز صراحتاً بیان می‌کند که مذهب یکی از ویژگی های اصلی در تعریف تمدن ها می‌باشد (Hangtinton 1996:47).

در مورد رابطه مذهب و تمدن فاکس نیز در مقاله خود اشاره می‌کند که حدود ۷۵٪ منازعات میان گروه های مذهبی مختلف شامل منازعات تمدنی نیز بوده است و در مقابل حدود ۸۳٪ از منازعات غیرمذهبی شامل منازعات تمدنی نیز نبوده است (Fox 2001:304). بدین ترتیب از گفته های بالا می‌توان این گونه نتیجه گرفت که میان مذهب به عنوان یکی از پدیده های مهم روابط بین الملل از یک سو و فرهنگ و تمدن از سوی دیگر پیوند و رابطه تحلیلی بسیار نزدیکی وجود دارد که این پیوند می‌تواند به عنوان یکی از موضوعات مورد بحث در رشته تئولوژی سیاسی بین المللی در آید.

مذهب و منازعات در روابط بین الملل

یکی دیگر از موضوعات مهم پژوهشی که می تواند در زیر رشته تئولوژی سیاسی بین المللی مطرح گردد، مساله رابطه مذهب و منازعات در روابط بین الملل می باشد. در همین زمینه پژوهشگران و تحلیلگران مختلف استدلال های زیادی در مورد نقش مذهب در منازعات بین المللی به عنوان یک متغیر مستقل کرده اند. به طور کل رابطه مذهب و منازعات بین المللی را می توان از دیدگاه ها و چشم اندازهای تحلیلی گوناگون مورد بحث و تحلیل قرار داد. برخی از مهم ترین این دیدگاه ها عبارت اند از:

۱. در نظر گرفتن پتانسیل و ظرفیت برخی از مذاهب نسبت به برخی دیگر در ایجاد منازعات بین المللی (بنگرید به: Rapoport and Greely 1991). در همین زمینه برگر به رابطه میان مذهب و جنگ در روابط بین الملل اشاره می کند و بیان می کند که در دنیای مدرن برخی از گروه های مذهبی جنگ را بیشتر از صلح برای پیروان خود تشویق می کنند، و برخی از ارزش های مذهبی موجود در یک جامعه حتی علی رغم نبودن شکل های مذهبی رسمی می توانند مبلغ جنگ در سیاست خارجی آن کشور شوند (Berger 1999, 15-17).

۲. بررسی نقش مذهب در ایجاد صلح و ثبات بین المللی: برعکس برگر، ایلبای به نقش مثبت مذهب در ایجاد صلح و ثبات بین المللی اعتقاد دارد و بیان می کند که مذهب و بازیگران مذهبی از منابع بالقوه بسیار مهمی در ایجاد صلح و ثبات بین المللی در جهان پس از جنگ سرد بوده اند (بنگرید به: Appelby 2000).

۳. بررسی نقش دوگانه مذهب در ایجاد صلح و یا منازعات بین المللی: در این زمینه کراتوچویل معتقد است که دین و مذهب در شرایط عادی کاملاً دارای نقش صلح آفرین است ولی در شرایط اضطراب رهبران مذهبی می توانند با صدور فتوای خشونت بار نقش متفاوتی برای دین ایجاد کنند. به عنوان مثال بنیادگرایانی که سکیولاریزم و مدرنیته را تهدیدی برای هویت دینی و مذهبی خود می پندارند، با صدور فتوایی مذهبی جنگ و اعمال خشونت بار را علیه آن ها مجاز و مشروع می کنند (Kratochwill 2005:131).

۵. بررسی نقش نهادهای مذهبی در ایجاد منازعات بین المللی گوناگون (بنگرید به: Fox 1999: 119-140).

۶. نقش مشروعیت مذهبی در منازعات بین المللی (چگونه باورهای مذهبی می تواند به ایجاد خشونت بیانجامد) (بنگرید به: Fox 1999: 289-307).

۷. در نظر گرفتن مذهب به عنوان عنصر اولیه در ارزیابی تهدیدات امنیتی. به عنوان مثال سرکوب و یا در نظر نگرفتن حقوق اقلیت های مذهبی در جوامع مختلف منجر به پیدایی بنیادگرایی مذهبی و خشونت و نهایتا تهدیدات امنیتی در این گونه از جوامع می شود که این مساله خود در رفتار و سیاست خارجی این کشورها در صحنه نظام بین الملل تاثیرگذار می باشد (بنگرید به: Seiple and Hoover).

بدین ترتیب بحث رابطه مذهب و ایجاد صلح و یا منازعات بین المللی به همراه دیگر موضوعاتی که در این مبحث به آن اشاره شد، می تواند به یکی از مهم ترین و بنیادی ترین مباحث در زیر رشته تئولوژی سیاسی بین المللی درآید و علاوه بر روشن نمودن مرزهای مفهومی این رشته به توسعه برنامه پژوهشی آن نیز بسیار کمک نماید.

نتیجه گیری

در پاسخ به سوال اصلی این مقاله که آیا روابط بین الملل به عنوان یک رشته می تواند سهمی در مطالعه جهانی مذهب داشته باشد، فرضیه اصلی ما این بود که آری رشته روابط بین الملل می تواند با ترسیم زیررشته ای با عنوان تئولوژی سیاسی بین المللی (IPT) که مهم ترین موضوع آن مطالعه هستی شناسی مقوله مذهب با تاکید بر قواعد است، در مطالعه جهانی مذهب نقش داشته باشد. در همین راستا در مبحث نخست مقاله بعد از روشن شدن تعاریف نسبتا متفاوت از پدیده مذهب در نزد تحلیلگران روابط بین الملل و جایگاه این پدیده در تحلیل مسائل جهانی که خود بازتولید احیاء و توجه دوباره به مذهب در صحنه روابط بین الملل است، به بیان جایگاه این مقوله در مهم ترین نظریه های جریان اصلی روابط بین الملل از جمله رئالیزم، نئورئالیزم و نئولیبرالیزم پرداختیم و با استفاده از مهم ترین مفروضه هایشان، توان تحلیل این نظریه ها را در ایجاد زیررشته تئولوژی سیاسی بین المللی مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که هرچند پیدایی مذهب به عنوان یک سوژه مورد مطالعه در رشته روابط بین الملل را بایستی پیرو مناظره چهارم در این رشته که یک مناظره فلسفی است و توجه به ایده ها و انگاره ها را به دنبال دارد، جست و جو کرد، ولی نظریه های جریان اصلی نیز می توانند در ایجاد زیر رشته تئولوژی سیاسی بین المللی سهم داشته باشند.

سپس در مبحث پایانی این مقاله و در راستای کمک به روشن تر شدن مرزهای مفهومی زیررشته تئولوژی سیاسی بین المللی به بیان مهم ترین موضوعاتی که می توانند در هسته

مرکزی این زیر رشته در آیند، پرداختیم و این موضوعات را که عبارت بودند از: هستی شناسی مذهب در تئولوژی سیاسی بین المللی، جایگاه مذهب در روابط اجتماعی و نهایتاً رابطه مذهب با مسائلی چون تمدن، فرهنگ و منازعات بین المللی، به دقت مورد واکاوی و تجزیه و تحلیل قرار دادیم.

امید آن که ایجاد زیررشته تئولوژی سیاسی بین المللی بتواند به عنوان یکی از مهم ترین دستورالعمل های پژوهشی محققان و نظریه پردازان رشته روابط بین الملل درآید و بدین ترتیب از یک سو تحولات مفهومی پدیده مذهب (به عنوان هسته مرکزی این زیر رشته) و همچنین نقش این پدیده را در ایجاد تحولات سیاسی و بین المللی مورد بررسی قرار دهد و از سوی دیگر راه را برای توسعه بیش از پیش خود رشته روابط بین الملل و تعاملات بینارشته ای آن باز کند.

کتابنامه

- Appleby, Scott (2000) *The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation*, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Berger, Peter (2000) *The Desecularisation of the World: Resurgent Religion and World Politics*, Grand Rapids: Ethics and Public Policy Center.
- Bull, Hedley (1990) *Hugo Grotius and International Relations*, Oxford: Oxford University Press.
- Collard, Wexler (2006), "Integration Under Anarchy: Neorealism and the European Union", *European journal of International relations*, Vol 12, pp397-432.
- Dark, Ken (2000) *Religion and International Relations*, Basingstoke: Macmillan.
- Ellingsen, Tanja (2007) "Bringing Religion into International Relations" *Journal of Peace Research*, Vol 44, Pp125-145.
- Fox, J (2001) "Clash of Civilizations or Clash of Religions: Which is a More Important Determinant of Ethnic Conflict?" *Ethnicities*, Vol 1, No 3, Pp295-320.
- Fox, Jonathan (1999a) 'Do Religious Institutions Support Violence or the Status Quo?', *Studies in Conflict and Terrorism*, Vol 22, No(2), Pp119-40.
- Fox, Jonathan (1999b) 'The Influence of Religious Legitimacy on Grievance Formation by Ethnoreligious Minorities', *Journal of Peace Research*, Vol 36, No(3), Pp289-307.
- Frohock, Fred M (1995) *Healing Powers: Alternative Medicine, Spiritual Communities, and the State*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Geertz, Clifford (1973) *The Interpretation of Cultures*. Princeton: Basic Books.

- Griffiths, Martin (1999), *Fifty Key Thinkers In International Relation*, London: Routledge
- Hanson. E (2006) *Religion and Politics in the International System Today*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Huntington, Samuel P (1996) *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*. New York: Simon and Schuster.
- Kaufman SJ (1996) "Spiraling to ethnic war: Elites, masses and Moscow in Moldova's civil war" *International Security*, Vol 12, No 2:Pp 108-138.
- Kratochwill, F (2005) "Religion and (Inter-)National Politics: On the Heuristics of Identities, Structures, and Agents" *Alternatives*, Vol 30, Pp 113-140.
- Kubálková, Vendulka (2000) "Towards an International Political Theology" *Millennium - Journal of International Studies*, Vol 29, No 3, Pp 675-704.
- Legro J and A Moravesik (1999) "Is anybody still a realist?" *International Security*, Vol 24, No2:Pp 5-55.
- Morgenthau, H.J. (1956) *Politics Among Nation*, New York: Alfred Knoph.
- Nye, J (1988) "Neorealism and neoliberalism" *World Politics*, Vol 40, Pp235-251.
- Nye, J (2004) *Soft Power*. New York: Perseus Books.
- Parker, K (2008) "Interculturality, Conflicts and Religion: Theoretical Perspectives" *Social Compass*, Vol 55, No 3, Pp316-329.
- Peter Berger, Peter (1999), *The Desecularisation of the World: Resurgent Religion and World Politics*, Grand Rapids, MI: Wm. B. Eerdmans/Ethics and Public Policy Center.
- Posen, B (1993) "The security dilemma and ethnic conflict" *Survival*, vol 35, No 1:Pp 27-47.
- Rengger,N (2003) "Eternal Return? Modes of Encountering Religion in International Relations" *Millennium - Journal of International Studies*, Vol 32, No 2, Pp 327-336.
- Sandal,N and Patrick James (2011) "Religion and International Relations theory", *European Journal of International Relations*,Vol 17, No 1, Pp3-25.

- Sandler, Fox J (2004) Bringing Religion into International Relations. New York: Palgrave Macmillan.
- Scott Appleby, R (2000), The Ambivalence of the Sacred: Religion, Violence, and Reconciliation, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
- Seiple , Robert A. and Dennis R. Hoover (2007) Religion and Security: The New Nexus in International Relations, Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- Shakman Hurd,E (2004) “The Political Authority of Secularism in International Relations”, European Journal of International Relations, Vol. 10, No(2): Pp235–262.
- Thomas, Scott M. (2000) “Religious Resurgence, Postmodernism, and World Politics”, in Religion and Global Order, eds. John L. Esposito and Michael Watson, Cardiff: University of Wales Press.
- Thomas, Scott M. (2000) “Taking Religious and Cultural Pluralism Seriously: The Global Resurgence of Religion and the Transformation of International Society” Millennium - Journal of International Studies, Vol 29, No 3, Pp 815-841.